

پولس و الوهیت عیسی مسیح

امیر خواص*

چکیده

الوهیت حضرت عیسی علیه السلام یکی از باورهای رسمی مسیحیت است. سرآغاز این اندیشه به پولس برمی گردد که رسول خودخوانده جهان مسیحیت است. او که در ابتدا یهودی متعصبی بود، سال ها پس از حیات زمینی آن حضرت، مدعی شد که حضرت عیسی علیه السلام را در مکاشفه ای ملاقات کرده و با دعوت آن حضرت، به آیین مسیحیت گرویده است. وی سال های متمادی در تبلیغ مسیحیت کوشید و در واقع، تفسیری از شخصیت مسیح و رسالت او ارائه کرد که با آموزه های خود آن حضرت و نیز باورهای مسیحیان اولیه در تعارض بود. اما سرانجام، در قرون بعدی، دیدگاه های وی از سوی برخی از عالمان مسیحی مورد پذیرش قرار گرفت و هرچند مخالفانی نیز داشت، در شوراهای مسیحی به تصویب رسید. گفتنی است که این آموزه ها، از جمله الوهیت آن حضرت، جزء باورهای رسمی مسیحیان شد. کلیدواژه ها: عیسی علیه السلام، مسیح، گناه ذاتی، مرگ فدیوار، پولس، الوهیت، آیین گنوسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام دریافت: 88/12/2 - پذیرش: 89/3/26

مقدمه

بحث از الوهیت حضرت عیسی علیه السلام اولین بار از سوی پولس مطرح شده و پس از سال‌ها نزاع عقیدتی، به عنوان باور رسمی مسیحیت، در شورای نیقیه (325م) که اولین شورای جهانی مسیحیت بود، به تصویب رسیده است. بنابراین، ضروری است که ابتدا به صورت اجمالی درباره کیفیت ایمان پولس به مسیح، نقش و جایگاهش در مسیحیت، و همچنین اصول اندیشه‌های او - که در تفسیر شخصیت حضرت عیسی علیه السلام نقش داشته است - بحث کنیم.

به جرأت می‌توان گفت پولس مهم‌ترین شخصیتی است که آیین مسیحیت، متضمن آموزه‌ها و اندیشه‌های مبدع اوست؛ تأثیر او در مسیحیت تا آنجاست که برخی او را معمار مسیحیت کنونی می‌دانند و برخی دیگر از او به عنوان مؤسس دوم مسیحیت یاد می‌کنند.¹ بنابراین، آنچه امروزه با نام «مسیحیت» شناخته می‌شود، تفسیر پولس از گفتار و کردار حضرت عیسی علیه السلام است؛ این تفسیر بر اساس مبانی خاصی است که وی به آنها معتقد بوده است. به هر حال، پولس بخش مهمی از تاریخ کلیسای رسولی را تشکیل می‌دهد.² پولس و اندیشه‌هایش همواره مخالفان و موافقان فراوانی داشته است، تا آنجا که برخی او را بزرگ‌ترین تحریف‌کننده مسیحیت و آموزه‌هایش می‌دانند و برخی، در جبهه مقابل، او و اندیشه‌هایش را تأیید می‌کنند. (یکی از متفکران معاصر، هانس کونگ، از مدافعان پولس است که در کتاب خود، با عنوان متفکران بزرگ مسیحی، سعی فراوانی برای دفاع از پولس و اندیشه‌ها و عملکرد او دارد. در پایان این بحث، اشاره‌ای به آن خواهیم کرد. یهودیان می‌پرسند «آیا او به کلی از یهودیت دست کشید» و مسیحیان سؤال می‌کنند «آیا او واقعاً عیسی ناصری را درست شناخت یا چیز دیگری از او فهمید؟»³)

پولس کیست؟

پولس در میان سال‌های 5-15م در شهر طرسوس (Tarsus)، شهری در قسمت آسیایی ترکیه، در خانواده‌ای ثروتمند و اشرافی به دنیا آمد.⁴ تاریخ تولد او نشان‌دهنده آن است که کوچک‌تر از حضرت عیسی علیه السلام بوده است. پولس به واسطه پدرش توانسته است تابعیت روم را به دست آورد؛ و در عین یهودی بودن، شهروند روم نیز محسوب می‌شده است. پولس از نظر دینی، به فرقه فریسیان تعلق داشته است. به گفته خود وی، "روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی‌ای از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی" بوده است.⁵ پیش از گرایش به مسیحیت، نام او شائول بوده که نامی عبری، و تلفظ یونانی آن «سولس» است؛ اما بعد از پیوستن به مسیحیت، او نام «پولس» را برای خود انتخاب کرده که ترجمه یونانی شائول، و به معنای کوچک است.⁶ پولس در جوانی مدتی را برای تحصیل شریعت یهود در اورشلیم

گذرانده، و در این شهر با کتاب مقدس و اعتقادات یهودی آشنا شده است؛ همان‌گونه که در شهر طرسوس، فرهنگ یونانی را فراگرفته است. شایان ذکر است که آشنایی با این دو فرهنگ، در شکل دادن به عقاید او نقش اساسی داشته است.

پولس از رسولان حضرت عیسی ﷺ نبوده و اساساً هیچ‌گاه آن حضرت را ندیده بود. خود وی می‌گوید: در ابتدا نه تنها مسیحی نبوده، بلکه دشمن سرسخت مسیحیان بوده‌ام.⁷ و نام او در عهد جدید، اولین بار، در جریان شکنجه و شهادت استیفان - که برگزیده حواریون بوده - ذکر شده است؛⁸ در عهد جدید از وی به عنوان ناظر⁹ و راضی¹⁰ به شکنجه و شهادت استیفان یاد می‌شود. پس از شهادت استیفان، که در روزگار رویارویی مسیحیان با انواع دشواری‌ها رخ داده، پولس نامه‌ای از مجمع یهودیان اورشلیم دریافت کرده، و برای دستگیری و شکنجه تازه مسیحیان، راهی دمشق شده است؛ اما به گفته خود وی، هنگام پیمودن این مسیر، مکاشفه‌ای را تجربه کرده و به دیدار و حضرت عیسی ﷺ نائل آمده است. در این دیدار، آن حضرت او را به دین مسیحیت دعوت کرده است:

سولس [پولس] هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهد، به اورشلیم بیاورد؛ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری در آسمان دور او درخشید، و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شائول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟ گفت: خداوند، تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی؛ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود [که] چه باید کرد.¹¹

بعد از این ماجرا که در بین سال‌های 32 تا 36م. رخ داد، پولس به مسیحیان پیوست و تا هنگام مرگ، در بین سال‌های 62 تا 64م، به به عنوان مبلغ دین مسیح به سفرهای تبلیغی پرداخت؛ او در راه تبلیغ و ترویج برداشت خود از مسیحیت تلاش فراوانی کرد و در این راه، سختی‌های زیادی را متحمل و چندین بار زندانی شد که شرح آنها در کتاب *اعمال رسولان* (از باب دهم به بعد)، آمده است. وی سرانجام در سال 64م. یا 65م. کشته شد.¹²

پولس کتاب یا رساله‌ای ندارد که افکارش را به صورت سازمان‌یافته بیان کرده باشد؛ ضمناً در منابع مستقل تاریخی که در قرن اول میلادی نوشته شده‌اند، مطلبی درباره او یافت نمی‌شود. از این رو، برای آشنایی با افکار پولس، باید به نامه‌های او و نیز کتاب *اعمال رسولان* مراجعه کرد که در عهد جدید قرار دارد. او در نامه‌های خود، به طرح مسائل اعتقادی و ارشاد خوانندگان خویش می‌پردازد؛ هر نامه معمولاً مشکلات جامعه یا فرد خاصی را بازگو و برطرف می‌کند.¹³

اندیشه‌های پولس

در نوشته‌های پولس، با مسیحیت متأثر از فضای یونانی مآب مواجه هستیم.¹⁴ به عبارت دیگر، اندیشه‌های پولس درباره مسیح و پیام او - و تفسیری که وی از مسیحیت ارائه کرده است - تحت تأثیر تفکرات فلسفی و جریانات عرفانی‌ای است که از حدود یک قرن پیش از میلاد مسیح تا زمان وی رواج داشته است:

از ابتدای قرن سوم قبل از میلاد، با تلاش رواقیون، مذهب در فکر یونانی نقش بیشتری پیدا کرد و از یک قرن قبل از میلاد مسیح نیز جریانات عرفانی مهم‌ترین عامل در شکل دادن فکر یونانی مآب بود. در این دوره است که عرفان (که گاهی ثنویت آن کاملاً جهان‌شناختی است و به صورت آیین‌های گنوسی نمایان می‌شود) ادیان شرقی از آن جمله میتراییسم، و مذاهب اسرارآمیز، با اصول فلسفی و باورهای ارسطویی، رواقی، و فیثاغوری جمع شده و در چارچوب تفکر افلاطونی، فلسفه افلاطونی میانه را می‌سازد که گرایشی کاملاً عارفانه دارد و همراه با عرفان ثنوی، جهان‌بینی‌های حاکم در این دوره را (یعنی یک قرن قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی) شکل می‌دهد. پولس نیز به عنوان متفکری در آن عصر، همراه و تحت تأثیر این جریانات است. البته، این دو نوع فکر - یعنی فلسفه افلاطونی میانه و عرفان ثنوی - نزد یهودیان نیز مشاهده می‌شد: از یک‌طرف، جریانات عرفانی را با رنگی ثنوی همراه با زندگی رهبانی نزد اسنی‌ها می‌بینیم و از سوی دیگر، فیلون اسکندرانی کتاب «تورات» را تفسیری افلاطونی میانه می‌کند.¹⁵

مخالفت پولس با رسولان درباره مسیح و پیام او، در همین چارچوب (تأثیری‌پذیری از فرهنگ یونانی‌مآبی)، قابل ارزیابی است. برای شناخت تفکرات پولس، باید اندیشه‌های او را در مقایسه با اندیشه‌های مسیحیان اولیه بررسی کرد. در این بخش، به مهم‌ترین اندیشه‌های او اشاره می‌کنیم:

انسان‌شناسی پولس

«انسان‌شناسی» یکی از اندیشه‌های زیربنایی پولس است؛ که نقش تعیین‌کننده‌ای در تفسیر او از حضرت عیسی علیه السلام و پیامش ایفا می‌کند. گرچه برخی مانند ساندرس معتقدند که محور بحث از پولس باید مسیح‌شناسی او باشد (چون محور بحث پولس، مسیح‌شناسی است)، و برخی نیز مانند بولتمان محور بحث از پولس را انسان‌شناسی او قرار داده‌اند؛¹⁶ اما به نظر می‌رسد، در شناسایی پولس و اندیشه‌هایش، توجه به هر دو محور یاد شده ضروری است بر این اساس، ما نیز در بحث از الوهیت عیسی علیه السلام به مسیح‌شناسی او توجه خواهیم کرد.

انسان‌شناسی و گناه

بررسی دیدگاه پولس درباره انسان، بدون توجه به مسئله گناه، امکان‌پذیر نیست؛ از این‌رو، باید انسان‌شناسی او را همراه با بحث گناه ارائه کرد. پولس نگاهی ارزشی به انسان دارد و بیان

تورات را مبنی بر اینکه انسان شبیه خدا آفریده شده، و نشان‌دهنده جلال اوست، می‌پذیرد؛ اما از نظر او، انسان، به واسطه گناه آدم، آلوده شده است: سرپیچی آدم از فرمان الاهی سبب گناهکار شدن همه انسان‌ها گردید و بدین ترتیب، مرگ و گناه وارد این جهان شد و به سقوط انسان انجامید.¹⁷

مفهوم «گناه» نقطه ثقل انسان‌شناسی پولس است. از نظر او، همه انسان‌هایی که متولد می‌شوند، گناهکار هستند؛ زیرا گناه آدم گناه شخصی نبوده و نزد او باقی نمانده است (آدم با گناه خود، ذات و جوهر انسان را فاسد کرد، و انسان تحت سلطه گناه درآمد). وی معتقد است: اراده خود را تنها اراده دانستن، و آن را در مقابل اراده خدا قرار دادن، گناه است. در انسان بودن و دوری جستن از خداوند و خویشتنی انسانی خود را در مقابل الوهیت قرار دادن، گناه است. گناه نیرویی شیطنانی است که به جهان وارد شده است؛ هیچ‌کس از گناه فرار نکرده است و نخواهد کرد، چراکه انسان برده گناه است و گناه اساس زندگی او را تشکیل می‌دهد. گناه، مرگ را با خود به همراه می‌آورد و مرگ نتیجه گناه است؛ این گناه از راه جسم انسان‌ها اشاعه یافته و به همگان رسیده است. گرچه در ابتدای خلقت گناهکاری نبود و اراده خدا بر گناهکار بودن انسان تعلق نگرفته بود؛ اما با اشتباه آدم، گناه به جهان سرایت کرد و کسانی که به گناه گرایش یافتند به خداوند کافر شدند و به شرک و بت‌پرستی روی آوردند. با این‌همه، انسان موجودی مسئول است که می‌تواند بین خیر و شر، دست به انتخاب بزند و راه سعادت را برگزیند؛ هرچند به تنهایی نمی‌تواند خود را نجات دهد، بلکه لطف الاهی باید شامل حال او بشود.¹⁸

از نظر پولس انسان گناهکار تحت فرمان گناه است.¹⁹ وی جسم را در مقابل روح قرار می‌دهد و این دیدگاهی است که با دیدگاه عرفانی ثنوی روزگار او هماهنگ است؛ اما پولس جسم را مظهر گناه می‌داند، زیرا جسم مرگ را می‌آورد و مرگ شر است (البته او جسم را ذاتاً شر نمی‌داند، زیرا معتقد است که خدا آن را خلق کرده است، نه اهریمن؛ و همچنین، پسر او یعنی حضرت عیسی علیه السلام نیز باید جسم به خود بگیرد و نجات را فراهم کند).

شریعت

«شریعت» مسئله دیگری است که نقشی اساسی در اندیشه پولس دارد. دیدگاه پولس درباره شریعت، با تفسیری که وی از حضرت عیسی علیه السلام و الوهیت او ارائه می‌کند، کاملاً در ارتباط است؛ زیرا پولس (همان‌گونه که توضیح آن خواهد آمد) مدعی است که پیش از آمدن حضرت عیسی علیه السلام، نجات از طریق ایمان و عمل به شریعت حاصل می‌شد؛ اما با ظهور حضرت عیسی علیه السلام، عمل به شریعت باطل شده و جای خود را به «ایمان به حضرت عیسی علیه السلام» داده است. بنابراین، ضروری است که تفسیر و مقصود پولس از شریعت را به صورت فشرده تبیین کنیم، تا روشن

شود که آیا حضرت عیسی علیه السلام نیز با این معنا از شریعت که پولس آن را نفی کرده، موافقت داشته یا اینکه نفی شریعت از سوی پولس، بدعت بوده است؟

شاید بتوان گفت که بحث از شریعت، نسبت به موضوعات دیگر، در مجموعه نامه‌های پولس، بیشترین حجم را به خود اختصاص داده است. پولس در اغلب موارد، شریعت را به معنای شریعت حضرت موسی علیه السلام گرفته است؛²⁰ هرچند از برخی عبارات او، می‌توان مطلق شریعت را استفاده کرد، مانند: «جایی که شریعت نیست، تجاوز هم نیست».²¹ همچنین، از برخی عبارات او، می‌توان کاربرد شریعت در خصوص «ده فرمان» را استفاده کرد، مانند: "پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا، بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم؛ زیرا که شهوت را نمی‌دانستیم، اگر شریعت نمی‌گفت که طمع مورز"²² (فرمان دهم از ده فرمان موسی علیه السلام)²³.

از مجموع مباحث پولس درباره شریعت می‌توان به این نتیجه رسید که نگاه او به شریعت، تفاوتی اساسی با نگاه خود حضرت عیسی علیه السلام و نیز نگاه حواریون به شریعت دارد. او در صدد نقد شریعت و بیان این نکته است که عمل به شریعت تأثیری در نجات انسان ندارد: مسیحی بودن در گرو عمل به احکام شریعت نیست. همین مسئله موجب درگیری پولس با رسولان اولیه شده است: رسولان اولیه معتقد بودند که برای مسیحی شدن باید به شریعت یهود عمل کرد، زیرا مسیح موعود دین یهود است؛ اما این امر برای پولس قابل قبول نبود (او در نامه‌های خود، به نقد این دیدگاه پرداخت). سرانجام، با هدف پایان دادن به این نزاع، انجمنی تشکیل می‌شود و مقرر می‌گردد که پولس مبلغ آیین مسیح در میان غیر یهودیان باشد و رسولان آیین را در میان یهودیان تبلیغ کنند. بر این اساس، قرار شد که برای پیوستن غیر یهودیان به مسیحیت، الزامی در خصوص رعایت شریعت یهود وجود نداشته باشد و تنها باید از خوردن قربانی کفار، حیوان خفه‌شده، و خون قربانی و همچنین زنا پرهیز کنند که شرح این ماجرا در کتاب *اعمال رسولان* آمده است.²⁴

همان‌گونه که پیشتر گفتیم، پولس فریسی بوده و احکام شریعت را رعایت می‌کرده است. از این‌رو، نقد پولس به شریعت به دوران ایمان او به حضرت عیسی علیه السلام بازمی‌گردد؛ هرچند از برخی قسمت‌های عهد جدید، به دست می‌آید که او پس از ایمان به حضرت مسیح علیه السلام نیز گاهی به شریعت عمل می‌کرده است. برای نمونه، در کتاب *اعمال رسولان* آمده است: پولس شخصی به نام تیموتائوس را که می‌خواست همراه او برود، مختون کرد. زیرا یهودیان در آن ناحیه بودند اما این کار را درباره تیطس رومی - که همراه او بوده - انجام نداده است.²⁵ از نظر پولس، شریعت باعث نجات نمی‌شود؛ بلکه عمل به آن می‌تواند سبب هدایت به طرف مسیح شود؛²⁶ اما خود شریعت بد نیست؛ زیرا همین شریعت است که گناهان را به ما نشان می‌دهد. انسان تنها زمانی گناه نمی‌کند که هیچ شریعت و حکمی وجود نداشته باشد؛ اما وقتی که از احکام و شریعت

آگاهی می‌یابیم، می‌بینیم که آنها را زیرپا گذاشته، و گرفتار گناه و محکوم به مرگ شده‌ایم؛ زیرا گرچه شریعت خودش خوب است، ولی گناه ابزاری است برای سوءاستفاده از آن، و در نتیجه محکومیت فرد.²⁷ از نامه‌های پولس می‌توان چنین استنباط کرد که شریعت، قوانین زندگی در دنیا است و به سبب گناه آدم و حوا، گریبانگیر انسان شده است تا او کمتر دست به گناه بزند؛ اما چون نجات امری آسمانی است، با آمدن مسیح ﷺ، دیگر شریعت کاربردی ندارد و عمل به آن زمینه‌ساز نجات نمی‌شود.

نگاه پولس به گناه نخستین، که از آدم سر زد، در نوع نقد پولس به شریعت تأثیر گذار بوده است. توضیح آنکه از نظر او، گناه نخستین چنان بزرگ بود که جایگاه آدمی را به شدت در نزد خداوند تنزل داد؛ به گونه‌ای که شریعت نوعی مجازات و محدودیت برای آدمی است، نه راهی برای نجات او. اگرچه شریعت فی‌نفسه موهبتی است که خداوند به انسان عنایت کرده است تا او صواب را از خطا بازشناسد؛ اما تا هنگامی که گناه در جهان نبود، شریعت هم نبود. بنابراین، زمانی که حضرت عیسی ﷺ در میان انسان‌ها حاضر و مصلوب شد، خداوند او را به عنوان فدیۀ گناه آدم پذیرفت؛ از این رو، بار عمل به شریعت از دوش آدمیان برداشته شد، همان شریعتی که حکم «لا لا» [لله]²⁸ را برای ما انسان‌ها داشته است.²⁹ بدین ترتیب، ایمان به حضرت عیسی ﷺ یگانه راه نجات انسان‌ها گردید. البته خود بحث نجات نیز یکی از مهم‌ترین ارکان فکری پولس است که ما در بحث الوهیت حضرت عیسی ﷺ از دیدگاه پولس، درباره آن سخن خواهیم گفت.

اما، هانس کونگ تلاش فراوانی کرده تا نشان دهد که پولس مبدع دین جدیدی نبوده، بلکه در صدد جهانی کردن دین مسیح و تبلیغ آن در میان غیریهودیان بوده است. هانس کونگ، برای مثال، تلاش می‌کند تا این مطلب را به اثبات برساند که پولس نفی شریعت نمی‌کند، بلکه می‌خواهد بگوید که عمل به شریعت سبب‌ساز نجات نیست. او می‌گوید: پولس واژه عبری «تورات» را به کار نبرده، بلکه از واژه «نوموس» (Nomos) استفاده کرده که به معنای شریعت است. معنای عام این واژه تورات (اسفار پنج‌گانه)، و معنای خاص آن شریعتِ هلاخا می‌باشد که رتبی‌ها آن را بر اساس تورات تدوین کرده‌اند. به گفته هانس کونگ، ما نمی‌دانیم مقصود پولس کدام یک از معانی عام یا خاص بوده است! کونگ در ادامه می‌گوید اما او شریعت (تورات) را مقدّس و روحانی می‌داند و معتقد است که شریعت باید مردم را به حیات برساند. بر این اساس، تورات به عنوان «تورات ایمان» حتی پس از ظهور حضرت عیسی ﷺ نیز اعتبار دارد. از نظر پولس، عمل به شریعت و تکالیف شرعی نجات‌بخش نیست. به عبارت دیگر، او مخالف ایمان به همراه شریعت نیست، بلکه مخالف ایمان به همراه انجام تکالیف شرعی است؛ چون اعتقاد دارد: هیچ انسانی با رعایت تکالیف شرعی در حضور خدا آمرزیده نمی‌شود؛ بلکه شریعت مکتوب، انسان را می‌میراند. پس، حضرت عیسی مسیح ﷺ ما را از دستورات اخلاقی تورات رها نکرد؛ بلکه

از انجام تکالیف شرعی رها کرد. از این رو، دیدگاه پولس مخالف دیدگاه هلاخاست که به انجام دادن تکالیف شرعی دعوت می‌کند.³⁰

در اینجا، سؤال ما از کونگ این است که: آیا بین این سخن شما که می‌گویید: «پولس منکر اصل شریعت و تقدس آن نیست»، و این سخن شما که می‌گویید: پولس تنها منکر عمل به احکام شریعت پس از ظهور حضرت عیسی علیه السلام است، تفاوت معناداری وجود دارد؟ آیا صرف مقدس و روحانی دانستن یک چیز، بدون التزام عملی به آن چیز، تفاوتی با کنار گذاشتن آن دارد؟ شریعت، مقوله‌ای صرفاً نظری نیست که ما به واسطه قبول کردن آن و مقدس دانستن آن بر خویش ببالیم، بلکه مقوله‌ای نظری - عملی است؛ یعنی اعتقاد به صحت و قداست آن که این اعتقاد، مقدمه عمل به آن است.

نقد دیگر بر دیدگاه هانس کونگ این است که سیره عملی حضرت عیسی علیه السلام در برخورد با شریعت، آن گونه که از اناجیل به دست می‌آید، متفاوت با دیدگاه پولس است؛ زیرا خود آن حضرت می‌گوید:

گمان مبرید که آمده‌ام تا «تورات» موسی و نوشته‌های سایر انبیا را منسوخ کنم، بلکه آمده‌ام تا آنها را کامل کنم و به انجام برسانم. به راستی، به شما می‌گویم که از میان احکام «تورات»، هر آنچه باید عملی شود، یقیناً همه یک به یک عملی خواهند شد. پس اگر کسی از کوچک‌ترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران نیز تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچک‌تر خواهد بود؛ اما هر که احکام خدا را اطاعت کند و دیگران را نیز تشویق به اطاعت کند، در ملکوت آسمان بزرگ خواهد بود.³¹

پر واضح است که مقصود حضرت عیسی علیه السلام از «کامل کردن» این نبوده که بگوییم: «عمل به شریعت لازم نیست»؛ زیرا این امر، عین باطل کردن است. در واقع، حضرت عیسی علیه السلام نه از شریعت، بلکه از معلمان و کاهنانی انتقاد می‌کرد که شریعت را به دکانی برای خود تبدیل کرده بودند. در عین حال، آن حضرت در آموزه‌هایش بر این نکته تأکید می‌نمود که شریعت صرفاً عمل به مجموعه‌ای از دستورات ظاهری نیست بلکه در کنار عمل به دستورات ظاهری، باید درصدد پاکي و صفای روح و دل نیز بود (نباید مانند کاهنان، تنها به دنبال انجام دادن یک سری اعمال خشک و بی‌روح باشید؛ اعمالی که هیچ توجهی به باطن آنها ندارند!) از برخی قسمت‌های اناجیل هم برمی‌آید که حضرت عیسی علیه السلام در پی تکمیل شریعت بوده است، مانند: «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است: قتل مکن، و هر که قتل کند سزاوار حکم شود؟ و لکن من به شما می‌گویم: هر که به برادر خود، بی‌سبب، خشم گیرد، مستوجب حکم باشد».³² در این قسمت، حضرت عیسی علیه السلام نخست حکمی از شریعت را بیان می‌کند و سپس به تکمیل آن می‌پرداخت و چیزی را بر آن می‌افزاید. در اناجیل، به ویژه اناجیل همنوا، از این گونه موارد -

فراوان - مشاهده می‌شود؛ مانند: "گفته شده است که: زنا مکن (از احکام «ده فرمان» حضرت موسی ﷺ)؛ ولی من می‌گویم که: اگر حتی با نظر شهوت‌آلود به زنی نگاه کنی، همان لحظه - در دل خود - با او زنا کرده‌ای."³³

همه اینها دلالت بر این نکته دارند که حضرت عیسی ﷺ در صدد ابطال اصل شریعت و نیز عمل به احکام آن نبوده است. بنابراین، اشکال مهمی بر پولس وارد می‌شود: او چگونه شریعت را کنار می‌گذارد و ایمان به مسیح را تنها عامل نجات می‌شمارد؛ در حالی که خود حضرت عیسی ﷺ، نه تنها شریعت را تعطیل نکرده، بلکه آن را کامل‌تر کرده است؟

دیدگاه پولس درباره الوهیت حضرت عیسی ﷺ

پولس در مواضع متعددی از نامه‌های خویش، بیان می‌کند که خداوند یکی بیش نیست:

1. "باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را، اکرام و جلال تا ابدالآباد باد، آمین."³⁴

2. "زیرا خدا واحد است."³⁵

3. "لکن ما را یک خداست، یعنی پدر که همه‌چیز از اوست و ما برای او هستیم."³⁶

البته، در برخی از مواضع، او به وجود خدایان گوناگون اشاره می‌کند:

"هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین؛ چنان‌که خدایان بسیار و خداوندان بسیار می‌باشند."³⁷ اما با نگاهی به برخی دیگر از مواضع پولس، می‌توان چنین استنباط کرد که او این خدایان را شیاطین و مظهر شر در عالم می‌داند: "آنچه اَمْت‌ها قربانی می‌کنند، برای دیوها قربانی می‌گذرانند (نه برای خدا)."³⁸ از این عبارات، می‌توان ثنویت جهان‌شناختی را نتیجه گرفت؛ اما با استفاده از برخی عبارات پولس، می‌توان گفت که او این ثنویت را رد می‌کند و می‌گوید که منشأ همه‌چیز یک خداست: "لکن ما را یک خداست، یعنی پدر که همه‌چیز از اوست؛"³⁹ "زیرا جهان و پُریِ آن، از آن خداوند است."⁴⁰

نکته دیگر اینکه در نامه‌های پولس، هرگز واژه «خدا» بر حضرت عیسی اطلاق نشده؛ ولی در مواضع متعددی، با واژه «خداوند» از آن حضرت یاد شده است: "ما را...یک خداوند [است]، یعنی عیسی مسیح که همه‌چیز از اوست و ما از او هستیم."⁴¹

در جای خود گفته شده که واژه «خداوند» به معنای آقا، مولا، مالک، و صاحب است و دلالتی بر الوهیت ندارد؛ زیرا این واژه، که معادل «رب» در عربی و «لُرد» (LORD) در انگلیسی است، هم درباره خالق و هم درباره مخلوق به کار می‌رود از این‌رو، در قرآن کریم نیز واژه «رب» درباره انسان به کار رفته است؛ آنجا که یوسف به هم‌زندانی خود می‌گوید: اگر آزاد شدم، مرا به یاد ربّ خود بیاور؛ یعنی نزد مولا و مالک خود، مرا یاد کن.⁴² حتی در عهد عتیق نیز واژه «خدا» (معادل «اله» عربی و «god» انگلیسی)، که در اسلام به خالق تعلق دارد، درباره

مخلوق به کار رفته است: " و خداوند به موسی گفت: ببین، تو را بر فرعون خدا ساختم و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود." ⁴³

اما تعبیر دیگری در نامه‌های پولس وجود دارد که نشان می‌دهد او تمایل دارد حضرت عیسی را پسر واقعی خدا بداند و از این راه، برای آن حضرت نیز شأن خدایی قائل شود. بنابراین، می‌توان گفت که بر اساس آنچه از تاریخ به دست می‌آید، اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پسر خدا ابتدا در نامه‌های پولس مطرح شد. بعد از پولس، این اندیشه در *انجیل یوحنا* (که بحث آن گذشت) شکل فلسفی تری به خود گرفت و آن حضرت به عنوان لوگوس و کلمه‌الاهی مطرح شد.

برای اینکه بدانیم، از دیدگاه پولس، حضرت عیسی علیه السلام چه نسبتی با خداوند دارد و چه نقشی را در این عالم ایفا می‌کند، باید به آموزه‌های پولس از جمله گناه انسان و نجات‌شناسی او توجه کنیم. ادعای مسیحیان این است که تفسیر پولس از پیام و کردار عیسی مسیح علیه السلام بر اندیشه و تجربه‌ای عارفانه استوار است، ⁴⁴ اندیشه و تجربه‌ای که جهان را زیر سلطه نیروهای شیطانی می‌بیند. برای نجات از این جهان، و رهایی از سلطه اهریمن و اهریمنان، می‌بایست منجی‌ای الهی پا به عرصه گیتی بگذارد که از چنبره نیروهای اهریمنی خارج باشد تا راه رهایی بشر و حتی طبیعت را هموار کند. ⁴⁵ اما این تفسیر، در واقع، همان تجربه‌های عقیدتی (و نه عرفانی) است که به خود پولس تعلق دارد؛ افکار پولس بخش مهمی از تاریخ کلیسای رسولی را تشکیل می‌دهد. ⁴⁶

از نظر پولس، انسان به تنهایی نمی‌تواند خود را از گناه نجات دهد؛ لطف الهی باید شامل حال او شود. ⁴⁷ از این نکته برمی‌آید که نوعی جبرگرایی در اعتقاد پولس وجود دارد؛ زیرا انسان‌ها، بدون اختیار، گرفتار گناه آدم شده‌اند. اما، در عین حال، پولس انسان را مسئول می‌داند؛ چراکه او می‌تواند گناهکار بماند یا اینکه به مسیح ایمان بیاورد و از گناه نجات یابد. از نگاه پولس، خداوند حکیم است و جهان را بر اساس نقشه‌ای دقیق اداره می‌کند؛ او برای اجرای مشیت خود - بارها - در تاریخ دخالت کرده است، از جمله: با/براهیم میثاق بست و فرزندان او را کثیر گرداند، قوم بنی‌اسرائیل را از مصر رها ساخت، و سرانجام برای نجات انسان پسر یگانه‌اش را به عالم خاک فرستاد تا نجات همگان را با خون او فراهم کند. گرچه پولس خدا را «پدر» خطاب می‌کند و او را پدر همه انسان‌ها می‌داند، اما رابطه پدر و فرزند خدا و مسیح، با دیگران متفاوت است: مسیح پسر واقعی خداست؛ اما مؤمنان به واسطه ایمان به مسیح، پسر خدا شمرده می‌شوند. ⁴⁸ بنابراین، خداوند تصمیم گرفت که انسان را از گناه اصلی نجات دهد؛ اما اما این کار از عهده شریعت بر نمی‌آمد: شریعت تنها ما را به طرف مسیح هدایت می‌کند؛ ⁴⁹ زیرا، چنان‌که توضیح دادیم، شریعت ما را با گناه آشنا کرد ⁵⁰ (آنجا که شریعت نیست، گناه هم نیست). ⁵¹ شریعت قوانین مربوط به این جهان است و انسان را تحت سلطه این جهان نگه

می‌دارد. زمانی که پای شریعت به میان می‌آید، انسان به دلیل ترس از مجازات کمتر گناه می‌کند؛ اما نجات امری اخروی است: جامعه آرمانی مؤمنان در ملکوت آسمان - و نه در زمین خاکی - تشکیل خواهد شد. بنابراین، پولس انتظار یهودیان نسبت به ظهور مسیحا را (که مسیحا بیاید و نوعی حکومت پادشاهی قدرتمند دنیوی برقرار کند) به گونه دیگری تفسیر کرد. می‌توان گفت که پولس باورهای یهودی خویش را با عقاید یونانی، جمع، و به واسطه استعداد خود، تفسیر جدیدی از منجی و شخصیت او ارائه کرده است. چون پولس نجات را امری اخروی و جهان مادی را زیر سیطره نیروهای شیطانی می‌داند، روشن است که از نظر او منجی باید وجودی فوق انسانی باشد تا نجات از دنیا حاصل شود؛ از این رو، منجی موعود یهود - نزد پولس - وجود تاریخی صرف نیست، بلکه موجودی الوهی است. بنابراین پولس، الوهیت عیسی را در راستای تفسیری می‌داند که او از جهان، انسان، گناه و نجات ارائه می‌کند.

در نظام عقیدتی پولس، مسیح در مرکز تمام موضوعات قرار دارد؛ اگر مسیح را حذف کنیم، این نظام عقیدتی - در کل و در جزء - معنای خود را از دست می‌دهد. پولس آنچه را انجیل خود می‌نامد، نجات تمام انسان‌ها با مسیح و در مسیح است.⁵² پولس برای حضرت عیسی، دو شخصیت و وجود قائل است: (1) وجود قبلی؛ (2) وجود تاریخی. توضیح آنکه پولس معتقد است: الوهیت مسیح، آن هم الوهیت کامل، خواست خداوند بوده است؛ زیرا حضرت عیسی واجد تمام صفات الهی، و مظهر خدای نادیده است.⁵³ او نخست‌زاده همه آفریدگان،⁵⁴ و قوت و حکمت خداست.⁵⁵ مسیح او موجود نامحدودی است؛ زیرا تمام الوهیت در او جای دارد، اما این الوهیت سبب نمی‌شود که او با خدای پدر یکی شود؛ او جدا از خدا، و تابع اوست؛⁵⁶ او پسر خداست، که از الوهیت الهی بهره‌مند است.⁵⁷ پولس گرچه حضرت عیسی را بهره‌مند از الوهیت می‌داند، اما او را نخستین مولودی می‌انگارد که از ازل، همراه خدا بوده است.⁵⁸ مسیح خالق همه چیزهایی است که در زمین و آسمان وجود دارد؛ خداوند عالم هستی را به وسیله او آفریده، و او نگهدارنده جهان است، و همه چیز را او به هم می‌پیوندد.⁵⁹ پولس برخورد موجودات را با حضرت عیسی بسان یک خدا ترسیم می‌کند و می‌گوید: همه موجودات، با شنیدن نام او، در آسمان‌ها، زمین، و زیر زمین زانو می‌زنند.⁶⁰ پولس مسیح را نجات‌دهنده می‌داند و می‌گوید: و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خود ما، عیسی مسیح را انتظار می‌کشیم.⁶¹

پولس برای مسیح، شخصیت انسانی و تاریخی هم ترسیم می‌کند؛ شخصیتی که در یک مقطع تاریخی، از زنی باکره به دنیا آمده است.⁶² بنابراین، مسیح در ظاهر از فرزندان ابراهیم و از نسل داوود است.⁶³ او پس از سی و چند سال زندگی زمینی، به صلیب کشیده شد. البته، در نوشته‌های پولس، تصویر روشن و مشخصی از انسان شدن مسیح و ارتباط میان شخصیت

انسانی و الهی او وجود ندارد و چگونگی تجسد یافتن ذات الهی و قبول جسم فانی توضیح داده نشده است. اینها مطالب چالش برانگیزی است که پس از پولس، اصحاب کلیسا و عالمان مسیحی را به خود مشغول کرده و از قرن چهارم به بعد، به وسیله برخی از عالمان (با حمایت و قدرت امپراتورها)، در شوراهای مختلف به تصویب رسیده است.

پولس مدعی است که الوهیت در مسیح تجسم یافته است؛ و تمام الوهیت در او ساکن است.⁶⁴ مسیح با اینکه الوهیت داشت، اما راضی نشد که با خدا برابر باشد؛ از این رو، به شکل انسان درآمد، خود را فروتن ساخت، و به مرگ بر روی صلیب تن داد. و در نتیجه، خدا نیز او را سرفراز کرد.⁶⁵ بنابراین، مسیح واسطه بین انسان و خداست؛⁶⁶ گرچه عیسی جسم به خود گرفت، اما گناه نکرد.

پولس انسان شدن مسیح و جسم گرفتن الوهیت را در راستای برنامه الهی برای نجات انسان می داند. خدا به واسطه لطف و رحمتش، تصمیم گرفت که کفاره گناه انسان را بپردازد؛ از این رو، پسر یگانه اش را به دنیا فرستاد تا بر روی صلیب کشته شود و بندگان را از گناه رهایی بخشد. و بدین ترتیب، روزگار آشتی خدا با جهان فرارسید.⁶⁷ مؤمنان به واسطه ایمان به مسیح، در مرگ او شریک می شوند و حیات می یابند.⁶⁸ چون قربانی در یهودیت از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و سبب بخشودگی گناهان می شده است، پولس عیسی مسیح (پسر یگانه خدا) را نیز قربانی عظیمی می داند که می خواهد گناه بزرگی را که ساحت انسانیت را آلوده کرده است، پاک گرداند. این قربانی، گرچه توسط نیروهای شیطانی به صلیب رفت، اما به واسطه صلیب بر آنها پیروز گشت.

نقد دیدگاه پولس

آنچه بیان شد، مجموع مطالبی بود که از نامه های پولس درباره حضرت عیسی علیه السلام به دست می آید. بسیار روشن است که تفسیر پولس از شخصیت و عمل حضرت عیسی علیه السلام تفسیری کاملاً ذوقی و مبتنی بر تلفیق بین آموزه های رایج عصر او بوده است، یعنی برخی از آموزه ها مربوط به مسیحیت و برخی نیز مربوط به گرایش های عرفانی ثنوی رایج در آن عصر بوده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. در گرایش های گنوسی، نجات را این جهانی نمی دانستند؛ بلکه نجات را از این جهان می دانستند.⁶⁹ پیش فرض این تفکر این است که جهان مادی را شر می دانند و پولس نیز نجات را از این جهان می داند و معتقد است که جامعه مؤمنان در ملکوت تشکیل خواهد شد؛ در حالی که بنابر تعالیم ادیان الهی، نجات در جهان حاصل می شود و دنیا شر نیست که رهایی از آن نجات به حساب آید.

2. همچنین، جهان‌بینی گنوسی، یک جهان‌بینی ثنوی است؛ این جهان‌بینی عالم را متشکل از دو قطب متضاد «خیر» و «شر» می‌داند که سرانجام پایان می‌پذیرد. در واقع، جهان مادی شر است؛ شری که انسان در آن گرفتار شده است. در بررسی اندیشه‌های پولس، این ثنویت را به خوبی مشاهده کردیم.⁷⁰ هرچند پولس شرور را نیز به خدا منتسب می‌کرد، اما به ثنویت و نبرد میان خیر و شر اذعان داشت.

3. در بحث خداشناسی گنوسی‌ها، قوای مدبّر جهان را صادر از خدا و پدر نادیدنی می‌شمارند؛⁷¹ و ما در اندیشه‌های پولس این نکته را به خوبی مشاهده می‌کنیم که او حضرت عیسی علیه السلام را اولین مولود و صادر از پدر می‌داند.⁷² که این مولود، خالق و مدبّر جهان است.

4. در بحث نجات، گنوسی‌ها معتقدند: انسان به تنهایی نمی‌تواند خود را نجات دهد، بلکه نیازمند منجی الاهی است؛ یعنی به دخالت الاهی نیاز دارد. آنان این دخالت را به صورت‌های مختلف ترسیم می‌کنند، که صورتی از آن عبارت است از: پایین آمدن موجودی الاهی که نجات را ممکن می‌سازد.⁷³ مشاهده کردیم که پولس نیز حضرت عیسی علیه السلام را موجودی الاهی می‌دانست؛ موجودی که برای نجات انسان‌ها از گناه، قبول جسم کرده و پا به عالم خاک نهاده است.

اینها نمونه‌هایی از تأثیراتی است که پولس از اندیشه‌های رایج در زمان خود پذیرفته و در تفسیر شخصیت و رسالت حضرت عیسی علیه السلام از آنها بهره برده است؛ چراکه تفسیر او از مسیح بسیار متفاوت با تفسیر دیگر رسولان و مسیحیان صدر اول است. این تفسیر، همچنین، با ویژگی‌هایی که یهودیت برای مسیح ترسیم کرده است تفاوت فاحشی دارد. در نهایت، می‌توان گفت: الاهیاتی که پولس آن را به وجود آورد، تقریباً، با آنچه در بیانات حضرت عیسی علیه السلام آمده⁷⁴ است تفاوت ماهوی و مغایرت دارد. در این زمینه، ویل دورانت می‌گوید:

پولس بر اثر بدبینی و پشیمانی خودش، و همچنین بر اثر دیدگاه دگرگون شده‌اش از مسیح، و شاید تحت تأثیر نظرات افلاطونی و رواقی دربارهٔ ماده و جسم به عنوان آلات شر، و احتمالاً با یادآوری آداب و رسوم یهودیان و مشرکان در مورد قربانی کردن یک بز برای کفارهٔ گناهان قوم، الاهیاتی را به وجود آورد که در سخنان مسیح، چیزی جز نکات مبهم، از آن نمی‌توان یافت.

کاملاً روشن است که با مقایسهٔ آرای پولس و بیانات حضرت عیسی علیه السلام، به راحتی می‌توان به این نتیجه رسید که باورهای رسمی و ارتدوکسی مسیحیت، آموزه‌هایی پولسی است که ارتباطی با آموزه‌های حضرت عیسی علیه السلام ندارد و از ابداعات خود پولس است؛ زیرا با توجه به مجموعه مطالبی که از حضرت عیسی علیه السلام از انجیل‌ها نقل شده، و با بررسی آنها می‌توان به این نتیجه رسید که آن حضرت هیچگونه الوهیتی برای خود قایل نبوده است و اگر الوهیت آن حضرت

یک واقعیت و حقیقت بود، قطعاً حضرت عیسی علیه السلام درصدد تبیین آن برای مردم برمی آمد. در حالی که، این باور پس از حیات زمینی حضرت از سوی دیگران مطرح شد و نزاع‌های عقیدتی بر سر این مسئله تا سال 325 م گواهی بر این نکته است که این آموزه ریشه در آموزه‌های خود حضرت عیسی علیه السلام نداشته است؛ زیرا در انجیل‌ها که بیانگر زندگی، معجزات و کلمات آن حضرت است، گواه روشنی بر اینکه آن حضرت خود را خدا می دانسته است، وجود ندارد. ویل دورانت در پایان بحث خود، با بررسی شباهت‌های فراوان آیین مسیحیت و ادیان شرک‌آمیز مصر، روم، و... نتیجه می‌گیرد که مسیحیت واپسین آفرینش بزرگ دنیای باستانی مشرکان است.⁷⁵

یکی از مبانی پولس، که از نوشته‌های او به دست می‌آید، این است که: عالم زیر سلطه نیروهای شیطانی قرار دارد. این سخن علاوه بر اینکه نشانی از دیدگاه ثنوی اوست، با بخش دیگری از اندیشه‌های خود او ناسازگار است (زیرا همان‌گونه که گذشت، پولس منشأ همه چیز را خدا می‌داند). ضمن اینکه به هیچ وجه، قابل اثبات نیست که دو مبدأ مستقل مدبر عالم هستی باشد. برخی از اندیشه‌های پولس، از جمله ایجاد تقابل بین جسم و روح، متأثر از اندیشه‌های گنوسی است؛ در حالی که اندیشمندان مسیحی، از قرن دوم، مبارزه فراگیری را با گنوسی‌گری آغاز کردند و آن را بدعت به شمار آوردند.

مطلب دیگر این است که پولس گناه حضرت آدم (البته بر اساس نظر یهودیان و مسیحیان) را به تمام انسان‌ها سرایت می‌دهد و همه انسان‌ها را گناهکار می‌داند. او با این کار، درصدد است تا برای الوهیت حضرت عیسی زمینه‌سازی کند. توضیح آنکه پولس معتقد است که ذات همه انسان‌ها به واسطه گناه آدم، آلوده شده است؛ ارسال رسل، انزال کتب، و تشریح شرایع نتوانست این گناه ذاتی را برطرف کند؛ از این رو، خداوند با تجسم به صورت حضرت عیسی، و فرستادن پسر خود و تصلیب او، فدیة آن گناه عظیم شد. و این تنها راه رهایی از آن گناه بود. اما اولاً این سخنان پولس نوعی خیال‌بافی است و هیچ دلیل عقلی یا نقلی مستند به حضرت عیسی و دیگر انبیا علیهم السلام برای آنها وجود ندارد؛ ثانیاً ما هیچ دلیل درون‌دینی یا برون‌دینی نداریم که به واسطه گناه یک شخص، سایر انسان‌ها نیز ذاتاً گناهکار شوند. البته، ممکن است تبعات گناه یک شخص دامنگیر افراد دیگر نیز بشود؛ اما این امر، غیر از آن چیزی است که پولس مدعی آن است (زیرا او همه انسان‌ها را به واسطه گناه آدم، ذاتاً گناهکار می‌داند).

مطلب دیگر آنکه پولس گرچه حضرت عیسی علیه السلام را پسر واقعی خدا می‌داند، اما معتقد است که آن حضرت مظهر خدای نادیده و قدرت و حکمت خداوند، و موجودی نامحدود است. او در عین حال می‌گوید: این موضوع سبب نمی‌شود که عیسی با خدای پدر یکی شود؛ وی جدا از خدا و تابع اوست.⁷⁶ پرسش این است که اگر حضرت عیسی علیه السلام خداست، چگونه می‌توان تصور کرد که وابسته به دیگری باشد (زیرا وابستگی ویژگی مخلوقات، و استقلال ویژگی خداست

همچنین، چنان که گذشت، در *انجیل یوحنا* عباراتی وجود دارد که نشان از یکی بودن خدا و حضرت عیسی علیه السلام است. و این عبارات خدا و عیسی را در عرض یکدیگر قرار می‌دهد و این با وابستگی و تابعیت، که پولس مطرح کرده است، سازگار نیست.

نکته دیگر اینکه پولس تحت تأثیر گنوسی‌ها، که معرفت را عامل نجات می‌دانستند، معتقد است که: با شناخت و ایمان به حضرت عیسی علیه السلام، انسان نجات می‌یابد و نیازی به عمل به شریعت نیست. و ما نشان دادیم که حضرت عیسی هرگز تعطیلی شریعت را مطرح نکرده، بلکه درصدد تکمیل آن برآمده است. مطلب دیگر اینکه پولس تحت تأثیر گنوسی‌ها معتقد است: برای نجات انسان‌ها دخالت عامل آسمانی، و نزول و تجسد یک موجود روحانی و آسمانی لازم است؛ در حالی که تجسم خدا امری عقلاً محال است و دلیل معتبر درون‌دینی هم برای اثبات آن ارائه نشده است. گفتنی است که بر اساس مبانی فلسفی، می‌توان الوهیت مسیح و تثلیث، و به تبع آن دیدگاه پولس را نقد کرد. تثلیث به معنای سه‌گانگی واجب‌الوجود است: ذات واجب‌الوجود واحد مطلق است، حال آنکه واجب‌الوجود سه هستی دارد. او در ذات یگانه، اما در هستی سه‌گانه است. بحث را در سه جنبه پیگیری می‌کنیم:

1. تثلیث و ذات واجب‌الوجود؛

2. تثلیث و وجود بالذات اوصاف مسیح؛

3. تثلیث و اوصاف بالعرض ادعا شده از سوی اناجیل برای مسیح.

الف. خداوند اولاً واجب بالذات، ثانیاً بسیط، و ثالثاً قدیم بالذات است؛ در نهایت اینکه او دارای اوصاف کمالیه است.⁷⁷ اگر وجود مسیح علیه السلام و روح القدس با وجود واجب‌الوجود متحد باشد، این اتحاد چگونه خواهد بود؟ اگر به نحو جزء مندرج در کل باشد، گفته شده که واجب‌الوجود بسیط است؛ کل نیست و جزء ندارد. اگر بر اساس اتحاد حادث و قدیم باشد، این فرض نیز ممکن نیست؛ زیرا اوصاف کمالیه قدیم، عین ذات اوست و تناسبی با اوصاف موجودات حادث ندارد. اگر گفته شود که اقنوم دوم و سوم نیز تبدل ماهیت می‌یابند و قدیم می‌شوند، می‌گوییم: تبدل ماهیت ممکن نیست؛ زیرا مستلزم انقلاب در ماهیت است که امری محال می‌باشد. اگر اقنوم دوم و سوم نیز واجب باشند، این امر با ادله توحید منافات خواهد داشت؛ زیرا ذات واجب‌الوجود یکی بیشتر نمی‌تواند باشد. از ناحیه واجب‌الوجود نیز نمی‌تواند اتحادی با غیر مفروض باشد، زیرا این اتحاد دلیل می‌خواهد و از آنجا که ذات واجب‌الوجود بی‌نیاز از غیر است، هیچ‌گونه داعی برای اتحاد نخواهد داشت. همچنین، لازمه اتحاد این است که واجب از مرتبه خود تنزل کند؛ اما این امر غیرممکن است.⁷⁸

در تحلیل مسئله اتحاد، نکات دیگری هم بیان شده است: فرض اتحاد، با بقای دو یا چند ذات (با تمام خصوصیات)، ممکن نخواهد بود؛ بنابراین، اگر هر دو موجود معدوم شده باشند، نه

مسیح و نه واجب‌الوجود باقی نخواهند بود تا اتحادی صورت گیرد. و موجود جدید هیچ‌کدام نخواهد بود، حال آنکه این امر خلاف فرض اتحاد ما خواهد بود. اگر در جریان اتحاد یکی از بین رفته باشد، دیگر اتحادی با غیر در کار نخواهد بود؛ زیرا تشخیص یکی از این دو موجود، از بین رفته است و دیگر موجود باقی نخواهد بود.

اشکال دیگر به مسئله اتحاد واجب با غیر خود، این است که بر فرض اتحاد، لازم می‌آید که وجود لاهوتی در عالم امکان تحصیل و وجود یابد، چنانچه مسیح در میان خلق بود؛ و این فرض مستلزم نقص واجب و ترکیب اوست، زیرا از مرتبه کمال خود تنزل کرده است و ترکیب از صفات ممکنات است.

ب. جنبه دوم، بحث مربوط به اوصاف نسبت داده شده به مسیح در اناجیل است که ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم:

1. در تمام انجیل‌ها به حضرت نسبت خوردن و آشامیدن داده شده؛ زیرا او دارای بدن مادی بوده است. همه اینها نشان آن است که مسیح موجودی زمانمند و مکانمند بوده است، و این دو ویژگی تناسبی با الوهیت ندارد.

2. اگر مسیح با حفظ این ویژگی‌ها متحد با ذات واجب باشد، پس خود واجب‌الوجود نیز باید دارای این خصلت‌ها باشد. در صورتی که ماده محل کثرت و ترکیب است؛ لذا چگونه می‌توان حق تعالی را با مسیح متحد دانست.

3. اگر خداوند در مسیح حلول کرده باشد و سبب تکون مسیح شده باشد و از سوی دیگر، مقام علوی او نیز در این حلول محفوظ مانده باشد، پس باید حق تعالی نیز قابل رؤیت باشد و چون ملاک رؤیت، ماده و جرمیت است، در حالی که، واجب تعالی جسم و ماده ندارد.

4. در فصل اول انجیل یوحنا آمده که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» اگر مسیح کلمه خداست و الوهیت دارد، پس لازم می‌آید که خدا نزد خودش باشد و این تحصیل حاصل است.

ج. جنبه سوم، بحث مربوط به عباراتی از انجیل‌ها است که قابل تطبیق بر حضرت عیسی علیه السلام نمی‌باشد که ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم.

1. در اناجیل می‌گوید؛ هرکس بر خلاف پسر انسان سخن گوید، بخشیده می‌شود. اما اگر بر خلاف روح القدس کفر گوید، بخشیده نمی‌شود. اگر مسیح متحد با خداوند است، چگونه کفر به او بخشیده می‌شود؟

2. چگونه مسیح بنا بر نقل اناجیل خود را متحد با خدا و شاگردانش را متحد با خود می‌داند؟ زیرا در این صورت شاگردان نیز با خدا متحد خواهند بود، در حالی که در مواضع متعددی، شاگردان مورد مذمت قرار گرفته‌اند و لازم می‌آید که رذایل آنها نیز در خداوند باشد، چون متحد با خدا هستند.

3. اگر مسیح خدا بود، چگونه شیطان از او درخواست سجده کرد، این «قابلیت پذیرش» منافی با الوهیت است.⁷⁹

مرحوم علوی عاملی در باره فدا می گوید: اگر حق تعالی بخواهد بندگانش را ببخشد نیازی به فدیة ندارد و لزومی ندارد که حق تعالی جسم انسانی به خود بگیرد و به شکل مسیح درآید تا فدیة قرار گیرد؛ زیرا همان ادله بطلان تثلیث همین مورد را نیز شامل می شود. پس چون خداوند توابع مادی ندارد، لزومی در طرح مسئله فدا به صورتی که در عالم مسیحیت ادعا کرده است، نمی باشد.⁸⁰

در پایان بحث یادآوری یک نکته مفید به نظر می رسد. در منابع روایی ما اشاراتی به نقش پولس در منحرف کردن آیین مسیحیت از راه اصلی آن به چشم می خورد؛ از جمله اینکه مرحوم علامه مجلسی در جلد هشتم بحارالانوار روایتی (حدیث 77) مفصل از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که در ارتباط با دوزخ و برخی از مکان های آن است. از جمله می فرمایند: هفت نفر در یکی از آن مکان ها گرفتارند که یکی از آنها پولس است که موجب انحراف مسیحیت شده است. در این روایت، پولس در کنار افرادی مانند نمرود و فرعون و... قرار گرفته است. امثال این روایت نشان دهنده آن است که به دلیل نقش تخریبی و انحرافی پولس در آیین مسیحیت، ائمه علیهم السلام مسلمانان و مسیحیان را به این نکته توجه داده اند.

نتیجه گیری

تفسیر پولس از شخصیت و عمل حضرت عیسی علیه السلام تفسیر کاملاً ذوقی و مبتنی بر تلفیق بین آموزه های رایج عصر او بوده است؛ یعنی برخی از آموزه ها مربوط به مسیحیت و برخی نیز مربوط به گرایش های عرفانی ثنوی رایج در آن عصر بوده است. به عبارت دیگر، پولس از اندیشه های رایج در زمان خود تأثیر پذیرفته و در تفسیر شخصیت و رسالت حضرت عیسی علیه السلام از آنها بهره برده است؛ چرا که تفسیر او از مسیح، بسیار متفاوت از تفسیری است که سایر رسولان و مسیحیان صدر اول از آن حضرت ارایه کرده اند. همچنین این تفسیر با ویژگی هایی که یهودیت برای مسیحا ترسیم کرده است، تفاوت فاحشی دارد.

پی نوشتها

1. رک: ناس جان، تاریخ جامع ادیان، علی اصغر حکمت، ص 613.
2. الیاس مکار القس، رجال الكتاب المقدس، ج 4، ص 115.
3. Kung, Hans, *Great christian thinkers*, p17
4. Schroeder.F, Paul.Apostle.St, in *New Catholic Encyclopedia*, v11,p3
5. پولس، نامه به فیلیپیان، ج 3، ص 5.
6. البستانی، دایرةالمعارف، ج 5، ص 699.
7. رک: نامه‌های پولس به خصوص نامه به غلاطیان باب‌های 1 و 2
8. اعمال رسولان، ج 6، ص 5.
9. Schroeder.F, Paul.Apostle.St, in *New Catholic Encyclopedia*, v11,p3
10. اعمال رسولان، ج 7، ص 60-58
11. اعمال رسولان، ج 6-1، ص 9.
12. البستانی، دایرةالمعارف، ج 5، ص 700-701.
13. محمد ایلخانی، پولس، ارغنون، ش 5 و 6، ص 394
14. دیوید فرگوسن، رودولف بولتمان، ترجمه انشاءالله رحمتی، ص 159.
15. محمد ایلخانی، پولس، ص 394.
16. دیوید فرگوسن، رودولف بولتمان، ص 159.
17. پولس، رساله به رومیان، ج 5، ص 14-12.
18. رک: پولس، رساله به رومیان؛ محمد ایلخانی، پولس، ص 397
19. پولس، نامه به رومیان، ج 5، ص 14-12.
20. آنتونی پالما، بررسی رساله‌های پولس به غلاطیان و رومیان، آرمان رشدی، ص 70
21. پولس، رساله به رومیان، ج 4، ص 15.
22. همان، ج 7، ص 7.
23. *The international standard Bible Encyclopedia*, v 3,p 89
24. اعمال رسولان، ج 16، ص 3.
25. همان؛ رساله به غلاطیان، ج 2، ص 3.
26. پولس، نامه به غلاطیان، ص 4-1-5
27. پولس، نامه به رومیان، ج 7، ص 1-15.
28. کلمه یونانی‌ای که به لالا ترجمه شده به معنای غلامی است که مسئول بزرگ کردن بچه از هفت تا هجده سالگی است.
رک: هنری تیسن، الاهیات مسیحی، ترجمه میکائیلان، ص 164
29. پولس، رساله به غلاطیان، 3:24
30. Kung, Hans, *Great christian thinkers*, p,30-31
31. متی 5: 17-19
32. متی 5: 21-22
33. متی 5: 27-28 و نیز رک: متی 5: 31، 32، 33، 34، 38 و مرقس 10: 11-12
34. اول تیموتاؤس 1: 17
35. اول تیموتاؤس 2: 5
36. اول قرنتیان 8: 6
37. اول قرنتیان 8: 5-6
38. اول قرنتیان 8: 5-6 و 10: 20
39. همان، 8: 6

40. همان 10 : 26 و 28
41. همان، 8: 6
42. یوسف 42
43. خروج 7: 1
44. Schroeder.F, Paul.Apostle.St, in *New Catholic Encyclopedia*, v11,p8
45. محمد ایلخانی، پولس، ارغنون ش 5 و 6 ص 395.
46. الیاس مقلر القس، *رجال الكتاب المقدس*، ج 4، ص 115.
47. Schroeder.F, Paul.Apostle.St, in *New Catholic Encyclopedia*, V.11, p.11.
48. رساله به رومیان 8: 14-18 و غلاطیان 3: 26
49. غلاطیان 3: 24
50. رساله به رومیان 7: 7
51. پولس رساله به رومیان 4 : 15
52. پالما آنتونی، بررسی رساله‌های پولس به غلاطیان و رومیان، ترجمه آرمان رشدی، ص 4؛ محمد ایلخانی، همان، ص 404
53. رساله دوم به قرنتیان 4 : 4
54. رساله به کولسیان 1: 15
55. اول قرنتیان 1 : 24
56. کولسیان: 2: 9
57. رومیان 8: 3، دوم قرنتیان 1: 19، و کولسیان 1: 13
58. کولسیان 1: 17-19
59. اول قرنتیان 6: 8 و کولسیان 16: 17-1
60. فیلیپیان 2: 10
61. تیطس 2: 13
62. غلاطیان 4: 4
63. رومیان 1: 3، 9: 5 و غلاطیان 3: 16
64. کولسیان 9: 2
65. فیلیپیان 2: 6-9
66. اول تیموتاؤس 2: 5
67. رومیان 10: 5
68. رومیان 10: 4، دوم قرنتیان 5: 14-17
69. Michael Allen Williams, *Rethinking Gnosticism*, p 26
70. اول قرنتیان 8: 6-5
71. محمد ایلخانی، همان، ص 26
72. کولسیان 1: 15
73. Braun, Rene, *Gnosis*, opcit, vol 2, p 610
74. که در مقاله مستقلى که بزودی منتشر خواهد شد، آنرا بررسی کرده ایم.
75. همان، ص 696
76. نامه به کولسیان 2: 9 و اول قرنتیان 1: 24)
77. این مدعیات در جای خود در کتابهای کلامی و فلسفی اثبات شده است.
78. علوی عاملی، *مصقل صفا*، صص 45-46
79. همان، ص 48
80. همان ص 50

منابع

- عهدین (قدیم و جدید)
- آشتیانی، جلال‌الدین، تحقیقی در دین یهود، تهران، نگارش، 1368.
- القس، رجال‌الکتاب المقدس، ج 4.
- الیاس علیایی، دایرة‌المعارف کتاب مقدس، بهرام محمدیان، تهران، نشر سرخدار، 1381
- البستانی، پطرس، دایرة‌المعارف، بیروت، دارالمعرفة، 1900.
- ایلخانی، محمد، «پولس»، ارغوان، ش 5 و 6، ص 394.
- بولتمان ردولف، متفکران مسیحی، دیوید فرگوسن، انشاء الله رحمتی، تهران، گام نو، 1382
- پالما آنتونی، بررسی رساله‌های پولس به غلاطیان و رومیان، آرمان رشدی، بی‌جا، آموزشگاه کتاب مقدس، 1993.
- جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ هفتم، 1372.
- خاچیکی، سارو، اصول مسیحیت، تهران، حیات ابدی، 1982.
- دورانت، ویل، تاریخ تمدن، حمید عنایت و...، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، 1366.
- ژبلسون، اتین، روح فلسفه قرون وسطی، ع داوودی، تهران، علمی و فرهنگی، 1370.
- طاهر، احمد، الاناجیل دراسة مقارنة، قاهره، دارالمعارف، 1991.
- علمی عاملی، احمد بن زین‌الدین، مصقل صفا، قم، بی‌نا، 1373.
- کونگ، هانس، تاریخ کلیسای کاتولیک، حسن قنبری، قم مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، بی‌تا.
- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، روبرت آسریان، تهران، فرزانه روز، 1380.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، دارالتراث الاسلامیه، بیروت، 1381
- محمدیان بهرام و دیگران، دایرة‌المعارف کتاب مقدس، تهران سرخدار، 1381.
- مک گراث، آلیستر، درسنامه‌های مسیحی، بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 1384.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی